

سته

## راوینسکی

### بمناسبت هفتاد و پنجمین سال تولد وی

بحث ددباره «ستر اوینسکی» و آثار وی کاری مشکل بنظر میرسد زیرا هر کدام از آثار او دارای سبک ولحن و صفاتی است که بادیگر آثارش اختلاف دارد و گاه کار این اختلاف بتضاد می‌کشد. برای بسیاری از کسانیکه خواسته‌اند شخصیت فنی و هنری اورا تجزیه نمایند «ستر اوینسکی» معنایی پیچیده جلوه کرده، عده‌ای وی را هنرمندی که بیوسته در حال تحول و تغییر است قلمداد کرده‌اند و برخی بر آنند که «ستر اوینسکی»، این مشهورترین و بلارگترین موسیقی‌دان دوره ما، از لحاظ هنری مدهاست که راه انحطاط و تنزل در پیش گرفته است. ظاهراً در وهله اول، پس از مطالعه مجموع آثار وی، ممکنست بنظر بررسد که آثار مختلف او هیچ جنبه مشترکی ندارد، و سبک و هنر او بی نبات و متغیر است و حتی ممکنست بنظر بررسد که «ستر اوینسکی» هنرمندیست که در تکاپو و جستجوی راه و سبک هنری خود می‌باشد و هنوز آنرا باز نیافته است ...

ولی می‌توان گفت که تنوع و دگرگونی آثار «ستر اوینسکی» فقط بصورت ظاهر وجوددارد؛ یک مطالعه اجمالی، ولی سنجیده، آثار و شخصیت او نشان خواهد داد که شخصیت «ستر اوینسکی» کمتر مستخوش تغییر و تحول بوره و هست و صفات برجسته و اصلی شخصیت اورا می‌توان بصورتی یکسان ولا یتغیر، در تقریباً کلیه آثار قدیم و جدید

او، باز یافت. بدینمنی که معتقدات و طرز فکر هنری او هرگز بسته نگرفته و «ستراوینسکی» پیوسته نسبت بدانها و فادر و مؤمن باقی مانده است. بقول یکی از نویسندهای شرح احوال ستراوینسکی «... شخصیت هنری وی از فرط سادگی متغیر مان می‌سازد و اگر ما از دریافت هنر وی عاجز می‌مانیم بدان علت است که وجود ما بیش از حد بیچیده است و گرنه شخصیت هنری او هیچگاه عوض نمی‌شود...» همه جنبه‌های کلی شخصیت هنری ستراوینسکی را در همان نخستین خاطره‌ای که سтраوینسکی از کودکی خود نقل می‌کند میتوان بازیافت: وی در کتاب «وقایع زندگی من» نقل می‌کند که روزی، در کودکی، در مزرعه‌ای بدهقان درشت-اندامی بر می‌خورد که برای سرگرم‌داشتن بجهه‌ها نفعه ساده‌ای مشکل از دو «سیلاپ» می‌خواند. این نفعه - مشکل از دوصوت متناوب - از لحاظ موسیقی کاملاً بی‌معنی بود. دهقان مزبور، برای همراهی نفعه ساده خود، کف دست راست خود را بزیر بغل می‌چباند و سپس با حرکتی سریع بازوی چپ خود را، درحالی که بیازوی راستش تکیه داده بود، می‌چباند. وی بدین ترتیب از زیر پیراهن خود صدای بیرون می‌آورد که خشن و نازیبا بود ولی وزن و ضربی متناسب داشت که فوق العاده موجب تفرقی ستراوینسکی خردسال میشد.

این خاطره ساده، برای کائیکه بآثار و طرز تفکر ستراوینسکی آشنا می‌دارند. بسیار پر معنی است زیرا نفعه ساده‌ای که اشاره شد از لحاظ موسیقی مسلماً جز ترکیبی از اصوات واوزان مقدماتی نبوده و خالی از هر نوع - باصطلاح - «هیجان‌هنری» بوده است و این خود، یکی از برجسته‌ترین خصوصیات شخصیت هنری ستراوینسکی است که هرگز در بیان «هیجان‌هنری» نبوده است. ستراوینسکی را، باهله معلومات فلسفی و هنری بسیار جامعه، نمیتوان یک زیبائی شناس شمار آورده بلکه بی‌اگراق میتوان وی را یک تنفس‌مندگر شمرد زیرا طرز فکر هنری ستراوینسکی وی را بیشتر بهمندان صفتگر زحمتکش قرون و سعیای ادو پانزدیک می‌آزاد تا بهمندان خیال پرداز دوره ما. در تأیید این معنی گفته‌اند که وی «... بهجوجه در بی آن نیست که باشیا، و چیزهای زیبا هنری بازد بلکه می‌خواهد باهنر چیزهای زیبا بازد؛ از همین و برای وی ماده اولیه‌ای که باید با آن کار کرد اهمیتی ندارد، آنچه منظور اوست اینست که ماده اولیه مزبور متناسب با مورد استعمال و مصرف آن باشد. زیرا در حقیقت وظیفه هنر، تثبیل ساختن ماده‌ای است بصورتی که پرتو نور در آن برخشد..»

البته بدین گفته ممکنست برخی اعتراض کنند که آفرینش هنری فقط ترکیب و برداختن یا تساختمان صوتی نیست؛ یا اینکه: موسیقی ذبانیست که بوسیله آن آهنگ‌سازی‌یامی بشنوند گان عرضه میدارد یا بعبارت دیگر موسیقی چیزی - یا کسی را - بیان و توصیف می‌کند.

ستراوینسکی بدين گفته و اعتراض، باصراحتی که خاص اوست، اینکونه با مخ داده است «... موسیقی اصلاً و ذاتاً از بیان و توصیف هر چیزی ناتوانست: خواه یک احساس یا یک موقعیت، خواه یک پدیده طبیعت وغیره ...»

این پاسخ مسلمانه کس را قانع و مجاب نمی‌زاد، بخصوص بدان علت که اغلب آثار خود ستراوینسکی موضوع و مضمونی دارد که موسیقی را به بیان و توصیف احساسات و موقعیت‌هایی، و با به نفاذی مناظر و شخصیت‌هایی، وامی دارد. از همین‌رو چنین بنتظر میرسد که بین قول و فعل ستراوینسکی تضاد و تباہی هست. برای روشن ساختن مطلب توضیحی مختصر ضرورت دارد: محیط و روایات «رنائس» و «رمانتیسم» در مغرب زمین موجب شده است که از چند قرن پایان‌طرف، موسیقی را همچون وسیله بیانی شخصی بشکرند که مصنف آن بدان وسیله زندگی یا عالم درونی شخصی خواه را بیان می‌دارد. در حالیکه برای ستراوینسکی آثار موسیقی همچون مخصوص‌الات و اشیاء، ساخته شده‌ایست که از سازنده و آفریننده آنها جدا شده‌اند؛ ماده اولیه هنری را، از نظر ستراوینسکی، میتوان بنا بمنظور و مصرفی که در کار است، شکل‌های مختلفی در آورد و برداخت. این ماده اولیه در هر صورت میان هیچ چیزی نخواهد بود ولی میتواند محیط و حدود دقیقی برای کار و منظور معینی ایجاد نماید، بموازات موقعیت و مضمون منظور پیش برود، پروردش باید بآن منطبق گردد. بنا بر این مسئله اساسی برای ستراوینسکی مسئله پیدا کردن «فورم» و شکل متناسب با منظور و مصرفیست که پیش-بینی شده است. تصویر موسیقی «بیان» (Expression) نیست بلکه «مرفه‌ی» (Representation) اندیشه یا احساسیت که هنر، آثار بصورتی ذکر کونه، می‌شده، - ولی با شباهت زیاد - بما عرضه می‌دارد. بنابر این، همچنانه گفتیم، مسئله اساسی برای ستراوینسکی، مسئله یافتن نشانه و این‌شیوه (Simbôle) موسیقی است که معرف موقعیت منظور باشد.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که اینجا مطلع شویم که غالباً ستراوینسکی برای دوستانش تعریف می‌کند و مربوط باشد که چگونه «سنبل» مورد نظر قسمت سوم «پتروشکا»<sup>۱</sup> را یافته است. نقل کنیم:

«مور» (Maure) که یکی از قهرمانان داستان «پتروشکا» است، عروسک‌خیمه - شب بازی سنگین و حشی و بیروجیت که بسحر جادو گردی حیات یافته و احساساتی حیوانی و خشن دارد. «مور»، حسود و سمجح، اور جعبه‌ای که در آن جایش داده‌اند

۱ - «Pétrouchka» که موسیقی باله‌ای را تشکیل میدهد از آثار مسهم و مشهور ستراوینسکی است. عضمون داستان این باله و فایع و خساد نیست که بین سه عروسک خبجه شب بازی که بصورت انسانهای زنده در آمده‌اند اتفاق می‌افتد.

او، باز یافت. بدینمنی که معتقدات و طرز فکر هنری او هرگز بسته نگرفته و «ستراوینسکی» پیوسته نسبت بدانها وفادار و مؤمن باقی مانده است. بقول یکی از نویسندگان شرح احوال ستراوینسکی «... شخصیت هنری وی از فرط سادگی متغیر مان می‌سازد و اگر ما از دریافت هنر وی عاجز می‌مانیم بدان علت است که وجود ما بیش از حد بیچیده است و گرنه شخصیت هنری او هیچگاه عوض نمی‌شود ...»

همه جنبه‌های کلی شخصیت هنری ستراوینسکی را در همان نخستین خاطره‌ای که سтраوینسکی از کودکی خود نقل می‌کند می‌توان باز یافت: وی در کتاب «وقایع زندگی من» نقل می‌کند که روزی، در کودکی، در مزرعه‌ای به قران درشت - اندامی بر می‌خورد که برای سرگرم‌داشتن بچه‌ها نفه ساده‌ای مشکل از دو «سیلاپ» می‌خواند. این نفه - مشکل از دو صوت متناوب - از لحاظ موسیقی کاملاً بی معنی بود. دهقان مزبور، برای همراهی نفه ساده خود، کف دست راست خود را بزیر بغل می‌چباند و سپس با حرکتی سریع بازوی چپ خود را، در حالی که بیازوی راستش تکیه داده بود، می‌چباند. وی بدین ترتیب از زیر پیراهن خود صدای بیرون می‌آورد که خشن و نازیبا بود ولی وزن و ضربی متناسب داشت که نوق العاده موجب تغیر حستراوینسکی خردسال می‌شد.

این خاطره ساده، برای کسانیکه بآنار و طرز تفکر ستراوینسکی آشنایی دارند بسیار پر معنی است زیرا نفه ساده‌ای که اشاره شد از لحاظ موسیقی مسلماً جز ترکیبی از صفات واوزان مقدماتی نبوده و خالی از هر نوع - باصطلاح - «هیجان هنری» بوده است و این خود، یکی از برجسته‌ترین خصوصیات شخصیت هنری ستراوینسکی است که هرگز در بی «هیجان هنری» نبوده است. ستراوینسکی را، با همه معلومات فلسفی و هنری بسیار جامعه‌شناختی زیبا نیز شناس بشمار آورد بلکه بی اغراق می‌توان وی را یک تنفس‌گر شمرد زیرا طرز فکر هنری ستراوینسکی وی را بیشتر به مردمان صنعتگر زحم‌گذش قرون وسطایی اروپا نزدیک می‌بازد تا به مردمان خیال پرداز دوره ما. در تأیید این معنی گفته‌اند که وی «... بهیچوجه در بی آن نیست که با اشیاء و چیزهای زیبا هنری بازد بلکه می‌خواهد با هنر چیزهای زیبا بازد؛ از همین‌و برای وی ماده اولیه‌ای که باید با آن کار کرد اهمیتی ندارد، آنچه منظور اوست اینست که ماده اولیه مزبور متناسب با مورد استعمال و مصرف آن باشد. زیرا در حقیقت وظیفه هنر، تسلیم ساختن ماده‌ای است. صورتی که پرتو نور در آن بدرخشد..»

البته بدین گفته می‌کنست برخی اعتراض کنند که آفرینش هنری فقط ترکیب و برداختن یا تساختمان صوتی نیست؛ یا اینکه: موسیقی زبانیست که بوسیله آن آهنگ‌سازی پیامی بشنوندگان عرضه می‌دارد یا بعبارت دیگر موسیقی چیزی - یا کسی را - بیان و توصیف می‌کند.

ستراوینسکی ببدین گفته و اعتراف، باصراحتی که خاص اوست، اینکونه پاسخ داده است: «... موسیقی اصلاً و ذاتاً از بیان و توصیف هر چیزی ناتوانست: خواه یک احساس یا یک موقعیت، خواه یک پدیده طبیعت وغیره...»

این پاسخ مسلمانه کس را قانع و مجاب نمی‌آزاد، بخصوص بدان علت که اغلب آثار خود ستراوینسکی موضوع و مضمونی دارد که موسیقی را به بیان و توصیف احساسات و موقعیت‌هایی، و با به نقاشی مناظر و شخصیت‌هایی، و امی دارد. از همین‌رو چنین بنظر میرسد که بین قول و فعل ستراوینسکی تضاد و تباينی هست. برای روشن ساختن مطلب توضیحی مختصر ضرورت دارد: محیط و روایات «رنسانس» و «رمانتیسم» در مغرب زمین موجب شده است که از چند قرن پایان‌نطر، موسیقی را همچون وسیله بیانی شخصی بشکرند که مصنف آن بدان وسیله زندگی یا عوالم درونی شخصی خود را بیان می‌داد. درحالیکه برای ستراوینسکی آثار موسیقی همچون مخصوص‌لات و اشیا، ساخته شده‌ایست که از سازنده و آفریننده آنها جدا شده‌اند؛ ماده اولیه هنری را، از نظر ستراوینسکی، میتوان بنا بمنظور و مصروفی که در کار است، شکل‌های مختلفی در آورد و برداخت. این ماده اولیه در هر صورت می‌بین هیچ چیزی نخواهد بود ولی میتواند محیط و حدود دقیقی برای کار و منظور معینی ایجاد نماید، بموازات موقعیت و مضمون منظور بیش برود، بروش باید یا با آن متنطبق گردد. بنابراین مسئله اساسی برای سтраوینسکی مسئله پیدا کردن «فورم» و شکل متناسب با ممنظور و مصروفیست که بیش‌بینی شده‌است. تصویر موسیقی «بیان» (Expression) نیست بلکه «معرفی» (Représentation) اندیشه با احساسات که هنر، آثار بصورتی دکر کونه، مسخ شده، - ولی با شباهت زیاد - بـما عرضه می‌دارد. بنابراین، همچنانه گفتیم، مسئله اساسی برای ستراوینسکی، مسئله یافتن نشانه و سبیل (Simbole) موسیقی است که معرف موقعیت ممنظور باشد.

در اینجا بـمناسبت نیست داستانی دلکه غالباً سـتراوینسکی برای دوستانش تعریف می‌کند و مربوط بـاینست که چگونه «سبیل» مورد نظر قـسـت سـوم «پتروشکا»<sup>۱</sup> را یافـته است. نـقل کـنـیـم:

«مور» (Maure) که یکی از قهرمانان داستان «پتروشکا» است، عروسـکـیـهـ شبـبـازـیـ سـنـگـیـنـ وـحـشـیـ وـبـیـروـحـیـتـ کـهـ بـسـعـرـ جـادـوـگـرـیـ حـیـاتـ یـافـتـهـ وـاحـسـاسـتـیـ حـیـوانـیـ وـخـشـنـ دـادـدـ. «مور»، حـسـودـ وـسـمـجـ، وـرـ جـعـهـ اـیـ کـهـ درـ آـنـ جـاـیـشـ دـارـهـانـدـ

۱ - «Pétrouchka» که موسیقی باله‌ای را تشکیل میدهد از آثار مهم و مشهور سـتراـوـینـسـکـیـ است. مـضـمـونـ وـدـاستـانـ اـیـنـ بالـهـ وـقـایـعـ وـحـسـوـادـیـسـتـ کـهـ بـینـ سـهـ عـرـوـسـکـ خـبـیـهـ شبـبـ باـزـیـ کـهـ بـصـورـتـ اـنـاـنهـایـ زـنـدـهـ درـ آـمـدـهـانـدـ اـتفـاقـ مـیـافـدـ.

او، باز یافت . بدینمنی که معتقدات و طرز فکر هنری او هرگز بسته نگرفته اند و «ستراوینسکی» پیوسته نسبت به آنها وفادار و مؤمن باقی مانده است . بقول یکی از نویسندگان شرح احوال ستراوینسکی «... شخصیت هنری وی از فروط سادگی متغیر مان می‌سازد و اگر ما از دریاقن هنر وی عاجز می‌مانیم بدان علت است که وجود ما یش از حد پیچیده است و گرنه شخصیت هنری او هیچگاه عوض نمی‌شود ...»

همه جنبه‌های کلی شخصیت هنری ستراوینسکی را در همان نخستین خاطره‌ای که ستراوینسکی از کودکی خود نقل می‌کند می‌توان باز یافت : وی در کتاب «وقایع زندگی من» نقل می‌کند که روزی، در کودکی، در مزرعه‌ای بدهقان درشت - اندامی بر می‌خورد که برای سرگرم‌داشتن بچه‌ها نفه ساده‌ای مشکل از دو «سیلاپ» می‌خواند . این نفه - مشکل از دو صوت متناوب - از لحاظ موسیقی کاملاً بی‌معنی بود . دهقان مزبور، برای همراهی نفه ساده خود، کف دست راست خود را بزیر بغل می‌چباند و سپس با حرکتی سریع بازوی چپ خود را، درحالی که بیازوی راستش تکیه داده بود، می‌چباند . وی بعدین ترتیب از زیر پیراهن خود صدایی پیرون می‌آورد که خشن و نازیبا بود ولی وزن و ضربی متناسب داشت که فوق العاده موجب تفسیح ستراوینسکی خردسال می‌شد .

این خاطره ساده، برای کائیکه باتار و طرز فکر ستراوینسکی آشنا نمی‌دارند بسیار پر معنی است زیرا نفه ساده‌ای که اشاره شد از لحاظ موسیقی ملماً جز ترکیبی از اصوات واوزان مقدماتی نبوده و خالی از هر نوع - باصطلاح - «هیجان هنری» بوده است و این خود، یکی از برجهت ترین خصوصیات شخصیت هنری ستراوینسکی است که هرگز در بیان «هیجان هنری» نبوده است . ستراوینسکی را، با همه معلومات فلسفی و هنری بسیار جامعه‌شناختی شناسی می‌نماییم بلکه بی‌اعراق می‌توان وی را یک نظریه‌پرداز شمرد زیرا طرز فکر هنری ستراوینسکی ویرا یشتر بهمندان صنعتگر زحمتکش قرون وسطی از ویانزدیک می‌آزاد تا بهمندان خیال پرداز دوره ما . در تأیید این معنی گفته‌اند که وی «... بهیچوجه در بیان آن نیست که با اشیاء و چیزهای زیبا هنری بازد بلکه می‌خواهد با هنر چیزهایی زیبا بازد؛ از همین‌ویرایی ماده اولیه‌ای که باید با آن کار کرد اهمیتی ندارد، آنچه منظور اöst است اینست که ماده اولیه مزبور متناسب با مورد استعمال و مصرف آن باشد . زیرا در حقیقت وظیفه هنر، متناسب با ماده‌ای است بصورتی که پرتو نور در آن به رخشد...»

البته بدین گفته ممکنت برخی اعتراض کنند که آفرینش هنری فقط ترکیب و برداختن یا کساختمان صوتی نیست؛ یا اینکه: موسیقی زبانیست که بوسیله آن آهنگ‌سازی‌یامی بشوندگان عرضه میدارد یا بعبارت دیگر موسیقی چیزی - یا کسی را - بیان و توصیف می‌کند .

ستراوینسکی بدين گفته و اعتراض، باصراحتی که خاص اوست، اینکو به پاسخ داده است: «... موسیقی اصلاً و ذاتاً ازیان و توصیف هر چیزی ناتوانست: خواه بک احساس یا بک موقعیت، خواه بک پدیده طبیعت وغیره ...»

این پاسخ مسلمانه کس را قانع و مجذب نمی‌آزاد، بخصوص بدان علت که اغلب آثار خود ستراؤینسکی موضوع و مضمونی دارد که موسیقی را به بیان و توصیف احساسات و موقعیت‌هایی، و با به نقاشی مناظر و شخصیت‌هایی، وامی دارد. از همین‌رو چنین بنظر میرسد که یعن قول و فعل ستراؤینسکی تضاد و تباينی هست. برای روشن ساختن مطلب توضیحی مختصر ضرورت دارد: محیط و روایات «رسانس» و «رمانتیسم» در مغرب زمین موجب شده است که از چند قرن پایان‌نظر، موسیقی را همچون وسیله بیانی شخصی بشکرند که مصنف آن بدان وسیله زندگی یا عوالم درونی شخصی خود را بیان می‌دارد. درحالیکه برای ستراؤینسکی آثار موسیقی همچون محفوظات و اشیاء، ساخته شده‌ایست که از سازنده و آفریننده آنها جدا شده‌اند؛ ماده اولیه هنری را، از نظر ستراؤینسکی، میتوان بنا بمنظور و مصرفی که درکار است؛ شکل‌های مختلفی در آورد و پرداخت. این ماده اولیه در هر صورت میین هیچ‌چیزی نخواهد بود ولی میتواند محیط و حدود دقیقی برای کار و منظور معینی ایجاد نماید، بموازات موقعیت و مضمون منظور پیش برود، پرورش باید با آن منطبق گردد. بنا بر این مسئله اساسی برای ستراؤینسکی مسئله پیدا کردن «فورم» و شکل متناسب با منظور و مصرفیست که پیش‌بینی شده است. تصویر موسیقی «بیان» (Expression) نیست بلکه «معرفی» (Représentation) اندیشه یا احساسیت که هنر، آنرا بصورتی ذکر کوند، مسخ شده، - ولی با شاباهت زیاد - بـما عرضه می‌دارد. بنابر این، همچنانه گفتم، مسئله اساسی برای ستراؤینسکی، مسئله بـایقـن نـشـانـه و سـنـبـولـ (Simbole) موسیقی است که معرف موقعیت منظور باشد.

در اینجا بـمنـاسـبـت نـیـت دـاـسـتـانـی رـاـکـه غالباً سـترـاؤـینـسـکـی برـای دـوـسـتـانـش تـعـرـیـف مـیـکـنـد و مـرـبـوطـ باـینـت کـه چـکـونـه «ـسـنـبـولـ» مـوـرـد نـظـر قـسـت سـوم «پـتروـشـکـاـ»<sup>۱</sup> رـاـ باـفـتـهـ است. نـقـلـ کـنـیـم:

«مور» (Maure) کـه یـکـی اـزـقـهـرـمـانـانـ دـاـسـتـانـ «پـتروـشـکـاـ»ـ است، عـرـوـسـتـخـیـمهـ شـبـ باـزـیـ سـنـگـینـ وـحـشـیـ وـبـروـجـیـتـ کـه بـسـرـ جـادـوـگـرـیـ حـیـاتـ بـاـفـتـهـ وـ اـحـسـاـسـیـ حـیـوانـیـ وـخـشـنـ دـارـدـ. «ـمـورـ»، حـسـودـ وـسـمـجـ، وـرـ جـعـهـ اـیـ کـه درـ آـنـ جـاـشـ دـارـهـانـدـ

۱ - «Pétrouchka» کـه مـوسـيـقـیـ بالـهـایـ رـاـ تـشـکـیـلـ مـیدـهـدـ اـزـ آـثـارـ مـسـهـمـ وـ مـشـهـورـ سـترـاؤـینـسـکـیـ استـ. مـضـمـونـ وـدـاـسـتـانـ اـیـنـ بـالـهـ وـقـایـعـ وـحـسـوـادـ نـیـتـ کـه یـعنـیـ سـهـ عـرـوـسـکـ خـبـیـهـ شـبـ باـزـیـ کـه بـصـورـتـ اـنـسانـهـایـ زـنـدـهـ درـ آـمـدـهـانـدـ اـنـقـاقـ مـیـافـدـ.

حواله اش سرفه است . ستر او بینسکی ویرا ، در اینحال ، به بیری در قفس تشبیه میکند ... آهنگازی را مجسم نمایید که در برابر کاغذ «حامل» دار پنج خطی خود نشته است و میخواهد بیری در قفس را نمایش دهد ! آنچه نخست بنظر ستر او بینسکی میرسد «آکور» های بفو اصل ماویست که بصورت «ضد ضرب» (Contre - temps) نوشته شده باشد و ... معرف میله های قفس باشد :



سبس ، طرح نفسه ای که گردش آن لاینقطع بنقطه معین بر میگردد و ... رفت و آمد بیر در قفس را نشان میدهد :



باتوجه بدانچه گذشت میتوان گفت که «فورم» و سبک هر کدام از آثار ستر او بینسکی بتناسب مضمون آن اثر ساخته شده و از همینروست که آنرا وی این چنین متنوع و متفاوت جلوه میکند . هر کدام از آثار وی سبک و طریقه جدیدیست و با آثار پیش باش از آن شباهتی ندارد . بهمین علت است که در آثار ستر او بینسکی کمتر نشانی از خود او ، از احساسات و عوالم شخصی و فردی او ، میتوان بازیافت . هر کدام از آثار او در حقیقت طرح و حل مثلاً جدیدیست که ستر او بینسکی برای حل آن از کلیه راههای حل استفاده می کند و ، پس از آن ، بطرح و حل مثلاً ای دیگر میپردازد . بهمین دلیل است که دنبال کردن و دریافتن سبک و آثار ستر او بینسکی مشکل است بخصوص بآن دلیل که معمولاً شنوندگان و دوستداران عادی موسیقی جز بآنچه که می شناسد علاقه ندارند و از آنچه که نیشناسند بینانک و نسبت بدان مشکو کند؛ و بهمین دلیل است که دنبال کردن سبک و آثار ستر او بینسکی حتی غالباً دوستان و فادر و معتقد اورا نیز گمراه می‌سازد . نباید از دیده بدور داشت که این چنین قابلیت تجدید و تغییر سبک دائمی و لاینقطع ، جز در دسترس طبع وقدرت آفریننده ای غنی و پرمایه نمیتواند بود .

پدر ستر او بینسکی یکی از خوانندگان اپرای «من بتر زبور گک» و از اجراء کنندگان مشهور اپراهای چایکووسکی بود . استادوی «ریسکی کرساکف» ، که بر رویهم مر بی

و معلمی برجسته بود، با اینحال موسیقی علمی را همچون هنر جلوه گر ساختن نرانه‌های عامیانه تلقی می‌کرد... «پرنده آتشین» اوین اثر مشهور ستراوینسکی که بسفارش «دیاگیلو» بال ۱۹۰۹ نوشته شد از «ریمسکی کرساکف»، «دو بوسی» و «راول» تأثیراتی در خود دارد ولی با وجود این تایل شدیدی به تحول و تغییر فورم در آن مشهود است. در «پتروشکا» که دو سال بعد بروی صحته آمد بنظر میرسد که ستراوینسکی راه و شخصیت هنری خود را یافته و بدان سلط است. این اثر، در وهله اول، با همه تازگی خود، بعلت خشونت و صراحت «آرمونی» آن بنظر عده‌ای اتری منحط و قهقهه‌ای آمد. «تقدیس بهار» (Sacre du printemps) که نایش نخستین آن زد و خورد وجدالی تاریخی به مراء داشت، اتری بسیار جارت‌آمیز بود که با اینحال استحکام و تعادل یک اثر «کلاسیک» را عرضه میداشت. این اثر پرسروصد و پرچنب و جوش در عین حال مشحون از لطافت شاعرانه است که در مورد صنعتگری چون ستراوینسکی که بیان احساسات را از موسیقی جدا می‌سازد، موجب تعجب می‌تواند شد. او خود در این «وود» معتقد است که صنعتگر هنرمند خواه و ناخواه در اثر خود شانی از شخصیت خود بجا می‌گذارد که ژاده هیجان است. ستراوینسکی الهام هنری را هیجانی میداند که از نزدیک شدن به کشف یک فورم دست میدهد، همچون مرت و تعجب مادری در برابر طفل نوزادش؛ طفلی که از وجود وی بیرون آمده ولی برایش موجودی ناشناس است...

آنچه مسلم است اینکه تلاش و تکاپوی صنعتگر هنرمند در ساختن و پیدا کردن فورم مورد نظر، خالی از هیجان والهام نیست، و اینکونه ذهن و تلاش - هر قدر هم «هشیارانه» باشد باشور و هیجانی آمیخته است

در سال ۱۹۱۳ ستراوینسکی در کشور سوئیس، در هماییکی «راموز» ادیب مشهور سوئیس در ناحیه‌ای انگورخیز مسکن می‌گزیند. در آثار این دوره، ستراوینسکی از ادکتر بزرگ و وسائل درخشناد و پر جلای آن چشم می‌بیند و می‌کوشد که با حداقل وسائل مسکن بعد کمالی دست یابد. از جمله آثار این دوره قطعه «عروی» (Noces) با آواز جمی و ارکستر را نام می‌توان برد. صراحت و دقت آثار این دوره وی بخصوص قابل توجه است. همه چیز در آنها بانظم و صراحت بسیار و خالی از هر گونه ابهامی محاسبه و کار گذاشته شده است بطوریکه اجرای کنندگان آنها کمتر می‌توانند برخلاف معمول - از لحاظ اجرا (Interprétation) چیزی بر آن بیفزایند یا تغییری در آن بدeneند.

در آثار ستراوینسکی که در بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ یعنی در دوره اقامت وی در باریس نوشته شده است نیز سبک ستراوینسکی یک نوع سادگی متایل است بدین معنی که در آنها هیچ نوع شاخ و برگ و پیراهه زائدی نمی‌توان یافت. ستراوینسکی

هیچگاه از نورم‌های قدیمی روی بر بیکرداندوای فودهای مزبور را با نظم و ترتیبی نو  
د بی سابقه بکار می‌بندد. یکی از آخرین آثار او یعنی ایرای (The Rake's progress) که بفرانسه بنام «هرزه» (Le Libertin) معروف است، اتریست که در آن همه تمثیلات و فورمول‌های قدیمی قرنها گذشته ابراهای ایتالیائی بکار رفته است. آخرین آثار او، که در چند سال اخیر نوشته شده است، بیک و تکنیک آتونال می‌باشد... بقول یکی از موسیقیدانان اروپائی «... هنوز معلوم نیست که بزرگترین آهنگساز قرن ما، در آستانه هفتاد و پنج سالگی، در آثار آینده خود بجه سبک و شیوه نو یا کهنه‌ای متولّ خواهد شد...»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرکال جامع علوم انسانی